

معارف قرآن

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

برخی از ویژگیهای انسان

خصوصیتهای فراوانی در انسان نهادینه شده است که هویت اصیل او را حیات متألهانه تشکیل داده، زمینه خلافت الهی او را تعبیه نمود. ذیلاً به برخی از آن ویژگیها اشاره می شود:

یکم. ستاد جهل، سپاه غضب و لشکر شهوت انسان بیش از نیروهای تهاجمی و تدافعی حیوانهای دیگر است؛ لذا، توانمندی اسارت همه آنها را دارد و قفسه های باغ وحش که اسارتگاه انواع وحوش و انحاء طیور و اقسام مارهای دمان و افعیهای سمی است، گواه صادق صلابت انسان و ضعف جانوران دیگر است. راز این درنده خویی و ستبری، نه آن است که انسان بدتر از دیگر مهاجمان حیوانی است، بلکه رمز این سطوت و سیطرت را باید در گنجینه نهایی و نهانی هویت او جست و جو کرد؛ زیرا تمام این نیروهای مهاجم، حجاب آن گوهر ثمین و درّ یتیم اند تا از گزند سارق درون و آسیب رهن بریون مصون بماند.

مگر نه آن است که قفل آهنین و مغلاق فولادین را برای نگهداری جوهر نایاب می سازند؛ مگر نه آن است که حجاب غلیظ و ضخیم را برای کالای کمیاب تعبیه می نمایند. چون در نهانخانه فطرت آدمی، گوهر معرفت توحید به نضد و نظم کشیده شد و در جام جم او درّ شناخت وحی و نبوت و رسالت و خلافت و امامت و ولایت متبلور شد و در اُسْطَرلاب سپهرنمای او کوکب معاد شناسی و قیامت باوری می درخشد، چنین موجودی که هویت او را عرفان اسمای حسناى الهی و برهان آیات سبحانی و قرآن آسمانی سامان می بخشد، سزاست که حجابهای ناگشودنی و قفلهای بازنشده برای صیانت آن تعبیه شود؛ لذا معمار ازل، دالان ورودی کاخ دل را با نیروهای فراوان تهاجمی و تدافعی آرایش داد تا بیگانه به حرم یگانه بار نیابد و او را از بارگاه صعود به کارگاه سقوط هابط نکند و همانند شهاب رصّد، هر شیطان استراق سمع کننده ای را

رجم نماید و دست هر ناپاکی را از مساس با صحیفه قلب و تورات دل و زبور روح و قرآن جانِ چنین حی متألّهی کوتاه نماید که : (لا یمسّه إلاّ المطهرون)^۱.

رسالت اصلی انسان در معرفت هویت اصیل خویش است از یک سو و مهار مهاجمان و گشودن قفلهاست از سوی دیگر. در این حال ، تمام نیروهای ستادی و سپاهی که رهزن راه سالک نا آزموده بودند ، معاون و دستیار او خواهند شد و همانند مرکب راهوار و ره توشه راهی مشتاق ، او را تأیید می نمایند. اگر کسی هویت اصیل خود را فراموش کرد و هدف نهایی خویش را به دست نسیان سپرد و در نبرد داخلی بین هوا و هدا و جنگ درونی بین عقل و نفس منهزم شد ، آنگاه بطنه را بر فطنه و ولیمه را بر عزیمه رجحان می بخشد و حقیقت خویش را منکوس می کند و هدف را وسیله قرار داده و وسیله را هدف تلقی می نماید و تمام نیروهای علمی و فنی خود را در خدمت شهوت و غضب درمی آورد. در این حال است که استحقاق داغ (بل هم أضل)^۲ را پیدا می کند و محکوم علاج « کی » خواهد شد که گفته اند : « علاج کی کمنمت آخر الدواء الکی »^۳.

خلاصه آنکه چون در حیوان و مانند آن گوهری همتای گوهر هویت انسان نیست ، حاجب و دربان و قفل متقن و رمزی برای آنها تعبیه نشد ؛ بر خلاف انسان که به پاس حرمت گنجینه گرانبهای فطری او داشتن قفلهای فولادین و رمزی لازم است و بر انسان سالک است که در پرتو پیوند با خداوندی که مفاتیح غیب به دست اوست و مقالید آسمان و زمین به نزد اوست ، بتواند مفتاح دل را به دست آورد ، او کلیددار کعبه قلب شود که گشودن و بستن ، قبض و بسط ، اقبال و ادبار و بالاخره ، تمام شئون آن در اختیار چنین صاحبدل باشد که کسوت فتح لفتوح شایسته اندام موزون اوست.

دوم. توان تحرّک ، قدرت جهش ، اقتدار پرواز و بالاخره ، استطاعت سفر انسان از مکانی به مکان دیگر ، بیش از هر دونده و پرنده حیوانی است ؛ زیرا انسان با استخدام وسایل مادی ،

۱- سوره واقعه ، آیه ۷۹.

۲- سوره اعراف ، آیه ۱۷۹.

۳- دیوان حافظ ، غزل ۴۳۰.

استظهار از عوامل و اسباب علمی و فنی، اقتدار به زیرآوردن چرخ نیلوفری را دارد. این قدرت فائق برای آن نیست که انسان با استمداد از ابزار حرکت، فقط از دریا به صحرا سفر کند یا از صحرا به دریا برود یا از شرق به غرب آید یا از غرب به شرق برود یا از شمال به جنوب آید یا از جنوب به شمال برود یا از هوا به زمین آید یا از زمین به هوا برود و مانند آن؛ بلکه تمام وسائل سفر که در قلمرو قدرت انسان است، برای عبور وی از نحلّت مادی به مَلّت الهی و ارتحال او از هوا به هُدا و انتقال او از الحاد به توحید و بالاخره، برای عروج او از محدوده جهات شش گانه به منطقه بدون جهت و از مدار بسته طبیعت به ساحت وسیع و باز فراطبیعت است.

زیرا اگرچه خاصیت بال و پر مرغ مُلکی آن است که وی با قدرت پرواز از جهتی به جهت دیگر منتقل می شود، لیکن خصوصیت جناح قلب و بال دل، همانا پرواز از جهت به سمت بی جهتی است؛ آنجا که شرق او عین غرب است، شمال او متن جنوب است و امام او نَفْس خَلْف است؛ زیرا آنجا منطقه تجلّی خاص مبدئی است که اوّلیت او عین آخریت است و ظاهریت او متن باطنیت است و جمال او نفس جلال است؛ چون بسیط الحقیقه است و چنین حقیقتی بدون لوث تعین و رَوْت تشخیص اشیا عین آنها خواهد بود.

نیل به چنین مقام والایی، ویژه خلیفه الهی است؛ زیرا اگرچه فرشتگان از جناحهای ملکوتی برخوردارند، چنان که در قرآن کریم نیز آمده است: **(... جاعل الملائكة رسلاً أولیٰ أجنحةً مثنیٰ و ثلاث و رباع یزید فی الخلق ما یشاء...)**،^۴ لیکن نه برای پرواز به بارگاه منیع **(... دَنَّا فتلّی * فکان قاب قوسین أو أدنی)**،^۵ بلکه فقط برای مادون آن؛ چون برای هر کدام و نیز برای مجموع آنان مقام محدودی است که فراتر از آن میسور آنها نخواهد بود و برای امتثال فرمان **(و ما منّا إلاّ له مقام معلوم)**^۶ ناچار به خضوع در محور ویژه اند و هرگز پرواز از مقام معلوم به مقام نامعلوم مقدور آنان نیست.

۴ - سوره فاطر، آیه ۱.

۵ - سوره نجم، آیات ۸ - ۹.

۶ - سوره صافات، آیه ۱۶۴.

آری ، صاحب‌دلی که قلب وی عرش خدای رحمان است ، چنان مقتدر است که از فرش به عرش پرواز نماید اولاً و جزء حاملان عرش خدا شده و بار توان‌فرسای عرش ربوبی را با توان الهی و اذن خدایی چونان ملائکه حمل کند ثانیاً و از آن منزلت عظاماً رحلت نماید و در اقیانوس اسمای الهی ، بدون غرق شدن در آن غوص کند ثالثاً و از آن مکانت علیاً کوچ کند و با صحو بعد از محو و بقای بعد از فنا بار رسالت خدا را به خلق برساند و از منظر الهی در کثرت بنگرد و آنها را به وحدت فراخواند و واسطه العقد حق و خلق شود و سالار قافله هستی امکانی گردد تا همگان را در بستر صراط مستقیم به مقصد اسنی نائل نماید رابعاً ؛ که تحریر آن به عهده رحیق مختوم در شرح حکمت متعالیه و اسفار اربعه است.

از این رهگذر ، ارج جناح جان و ارزش بال دل و ثمن کالای توانمندی جهش از جهت به بی جهت روشن خواهد شد که همه اینها عناصر محوری هویت اصیل انسان را که حی متألّه است ، تشکیل می دهد. اگر کسی در اثر سوء نسیان خدا هویت خویش را از یاد ببرد : (... نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ ...)^۷ ، پرواز معکوس خواهد داشت و از اوج بی جهتی به حضيض جهت مدار هبوط می کند و از قلّه حریت به دامن رقیت سقوط می نماید و از عرش لامکانی به فرش متمکن تنزل می یابد ، آنگاه به جای رهایی از کثرت به دام تشّت می افتد و در اثر حُبّ جمّ : (و تحبّون المال حبّاً جمّاً)^۸ ، به جمع ثروت مبتلا می شود : (... جَمَعَ مَالاً و عَدَدَهُ * يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ)^۹ ، و به جای نیل به کوثر آزادی به تکاثر بردگی تن در می دهد و سرانجام در روز معادّ ، منکوس الرأس محشور می گردد : (... إِذِ الْمَجْرُمُونَ نَاكِسُوا رُؤُوسَهُمْ ...)^{۱۰}.

چنین کسی که صحنه دل را از مهر دلدار تهی کرد و آن را جایگاه گل نمود ، هرچه باید بیرون از محدوده دل باشد ، در حریم دل جا می دهد و خود در درون همان نامحرمان غرق می شود ؛ مانند ناخدایی که در اثر غفلت کشتی را سوراخ کرده و کالاهای ثمین آن را از دست داده و آب

^۷ - سوره حشر ، آیه ۱۹.

^۸ - سوره فجر ، آیه ۲۰.

^۹ - سوره همزه ، آیات ۲ - ۳.

^{۱۰} - سوره سجده ، آیه ۱۲.

را که باید در بیرون کشتی پشتوانه مجرا و مُرسای آن باشد، به درون کشتی آشنا نموده، آنگاه در همان آب بیگانه مهاجم به درون کشتی، غرق شده است:

آب در کشتی هلاک کشتی است * * * * آب اندر زیر کشتی پُشتی است^{۱۱}

سوم. انسان بیش از موجودهای طبیعی دیگر آفرینش آیتی دارد؛ یعنی هویت او مرآت خداست و غبار غیریت در چهره چنین آئینه ای ننشسته است؛ به طوری که تمام لایه های درونی هستی او را فطرت خداخواهی و خداجویی تشکیل می دهد و چیزی از بیرون نیز حجاب خدایی او نخواهد بود؛ پس اگر وی خود را به تباهی آلوده نکند، هم آئینه جان او شفاف می ماند و هم مرآت جهان هستی برای او همواره متبلور است. چنین موجودی زندگی آیتی دارد؛ یعنی تمام شئون او آیت، علامت و نشانه خدای بی نشان است؛

به طوری که وی در عین تنعم از سلامت بدن و تمکن از مال و تعیش معتدلانه، از شهود جمال الهی محجوب نخواهد بود؛ زیرا اصل هستی، کمال وجودی و تمکنهای مادی و معنوی او همگی آیت و آئینه عنایت الهی اند و خاصیت آیت و مرآت، همانا اراده واقع است و بی پرده اسرار جهان را نشان می دهد؛ یعنی انسان آیتی و مرآتی، مانند کسی است که در قصر شفاف بلورین به سر می برد که در عین زندگی در درون قصر از جهات شش گانه بیرون آن آگاه است؛ از بالا و پایین باخبر، از شرق و غرب مستحضر و از جلو و دنبال مطلع است و هیچ حجابی برای او متصور نیست؛ زیرا نه اصل هستی وی غبار خودبینی گرفته است و نه اساس بنیان او گرد گناه یافته است و نه اثاث منزل او رین حرام دیده است؛ لذا، چنین انسانی برای آگاهی از بیرون خود نیازی به کندن و شکافتن ندارد؛ زیرا جدار شفاف و بلورین او حاجب شهود بیرون نیست.

اما اگر به غرور و خودخواهی آلوده شد و به نیرنگ طبیعت تن در داد و به آوایی که از خانه صیاد بیرون آمد، گوش فرا داد و به عیش و دنیاپایی که مگاره می نشیند و محتاله می رود مجذوب شد، چنین کسی درخانه سنگی و گلی به سر می برد که تمام ابزار آن حجاب اند و

^{۱۱} - مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۹۸۵.

هرگز بدون خراب شدن یا شکستن آنها مشاهده بیرون از آن ممکن نیست ؛ لذا همین که حجاب سلامت پاره شد و دیوار جاه مند بودن ویران شد و سقف سرمایه داری فروریخت ، آنگاه بیرون از خود را می نگرد و به استغاثه می افتد و نیایش فراموش شده را به یاد می آورد و تضرع و لابه و ناله از دست داده را دوباره برمی گرداند.

سرّ اینکه افراد عادی در حال سلامت و توانگری کمتر به یاد خداوندند و در حال بیماری و تهیدستی بیشتر متوجه خدای سبحان اند ، همین است که در حال سلامت و ثروت محبوب اند و در حال مرض و تنگدستی با پاره شدن پرده حجاب و ریختن سقف حاجب به مبدأ اصلی سلامت و ثروت بخش آگاه می شوند و به منبع اصیل هرگونه نعمت مادی و معنوی مطلع می گردند ؛ چنان که از نیازمندی خود باخبر می شوند. اینکه اصرار قرآن کریم در پرورش انسان به این است که اسرار عالم را آیات خدا بداند و هستی انسان و وجود تمام نعمتهای بی کران مادی و معنوی را نشانه های اسمای حسناى الهی معرفی کند ، برای آن است که زندگی انسان را به سمت و سوی آیتی و مرآتی منتقل نماید تا وی در بارگاه شفاف و بلورین به سر برد ؛ نه در خانه تاریک و تیره سنگی زندگی کند.

چهارم. سایه یا عکس موجود طبیعی ، موجود ظلّی طبیعی و ضعیف خواهد بود و هیچ گونه اثر علمی در او مشهود نیست ؛ یعنی سایه یا عکس ، سهمی از معرفت و سایر اوصاف نفسی یا عقلی یا قلبی ندارد ؛ اما سایه یا عکس موجود فراطبیعی ، گرچه موجود ظلّی و ضعیف است ، لیکن آثار موجود مجرد را چه از لحاظ معرفت علمی و چه از جهت معدلت اخلاقی ، واجد است.

انسان همانند سایر موجودهای امکانی ، سایه یا عکس آفریدگار خود یعنی خدای سبحان است که از این وجود ظلّی و عکسی به عنوان آیت الهی یاد می شود و خداوند منان که « ذی الآیه » است ، برابر استعداد بشر در او تجلّی کرده است ؛ لذا انسان نه تنها آثار طبیعی نشئه طبیعت را داراست ، بلکه لوازم مثالی منطقه مثال منفصل را واجد است ؛ چنان که علائم عقلی قلمرو عقل منفصل را به همراه دارد.

لیکن همه این آثار و لوازم و علائم در محدوده سایه و عکس است که صاحب سایه و عاکس را نشان می دهد؛ یعنی آثار شاخص در سایه، ظهور ظلّی دارد و لوازم عاکس در عکس، تجلّی عکسی خواهد داشت و نه بیش از آن؛ زیرا اگر اصل هستی چیزی وجود ظلّی و عکس بود، تمام لوازم، آثار و علائم آن نیز ظلّی و عکسی است و نه بیش از آن. موجودهای امکانی دیگر به اندازه هستی خود از این مطلب باخبرند؛ لذا، طبق آیات فراوان قرآن کریم به اسلام، سجده، تسبیح، تحمید و طوع و رغبت در امثال دستور الهی مفتخرند و هرگز از این مفاخر تمرّد ندارند.

اما انسان گرچه از جهت ساختار تکوینی همتای دیگر موجودهای امکانی به آن مفاخر می بالد و هرگز آنها را رها نخواهد کرد، لیکن از لحاظ ساختمان تشریحی، گاهی پیوند خود را از آفریدگار جهان قطع می کند و خویش را مستقل می انگارد و در نتیجه، وجود ظلّی و هستی عکس خود را به مثابه وجود شاخص و هستی عاکس اصیل تلقی می کند و شئون ادراکی و تحریکی شاخص و عاکس را به خزانه وهمی خود واریز می کند و از بودجه دیگری هزینه داعیه استقلال و خودکفایی خویش را تأمین می نماید و سرانجام به سراب بودن پندار و پدیده های ناشی از آن پی می برد و آن وقتی است که به سرّ آبِ کوثر برسد و ندای امتیاز سرابِ تبه کاران از آب پرهیزگاران طنین انداز شود: **(و امتازوا الیوم ایها المجرمون)**^{۱۲}. آنچه در خور اهتمام است آن است که: «عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگوی».

همین انسان که گهگاهی در تیه تمرّد، سالیان متمادی سرگردان است، هر از چندگاهی یک شبه ره صد ساله می رود و به وجود ظلّی و هستی عکس خویش آن چنان پی می برد که در وجود شاخص و هستی عاکس فانی می گردد و در فنای این فنا و در ساحت این محو و در صحنه این سهو و نسیان خود به بقا و صحو و حضور و ظهور بارمی یابد و زمینه زهور هزاران هزار خوش آوای توحید را فراهم می سازد. آری، چنین انسان سالکِ اصلی با نغمه **(... و ما اوتیتم من العلم الاّ قليلاً)**^{۱۳} پی می برد که وجود ظلّی او قلّتی از کثرت وجود شاخص است و هستی

^{۱۲} - سوره یس، آیه ۵۹.

^{۱۳} - سوره اسراء، آیه ۸۵.

عکس وی حبابی از عباب هستی عاکس است و تمام شئون ادراکی و تحریکی خویش را فقط سایه و عکس شئون علمی و عملی آفریدگار خود می داند و هرگز دعوای استقلال شاخص و استغنا عاکس را برای وجود ربطی و ظلّی و هستی مستمندانه و فقیرانه عکسی خود روا نمی دارد.

چنان که هیچ گاه خیال خام کثرت معرفت و فراوان معدلت و سایر شئون علمی و عملی را در سر هستی اندک خود نمی پروراند؛ زیرا اصل قلیل فرع کثیر نخواهد داشت و هستی اندک، کمالهای فراوان را تحمل نخواهد کرد و کاملاً می یابد که: *إن أوتیتم من العلم و العمل و من الجمال و الجلال و من الحکمة و العرفان ... إلاّ قلیلاً.*

نیز می فهمد که معنای قَلتِ علم این نیست که واقعاً کمال علمی و عملی را واجد است لیکن به نحو اندک؛ بلکه معنای قَلتِ، همان معنای اندک بودن ظل نسبت به شاخص و عکس در برابر عاکس است؛ نه اندک بودن شاخص قلیل در برابر شاخص کثیر یا عاکس قلیل در مقابل عاکس کثیر.

پنجم. انسان، گذشته از صبغه تکوین^{۱۴} دارای جنبه تشریح است؛ ولی موجودهای دیگر غیر از پریها فقط از صبغه تکوین برخوردارند. موجود تکوینی همواره بیدار و به یاد خداوند مترنم و هرگز از انقیاد و خضوع تکوینی در ساحت قدس ربوبی تمرّد ندارد؛ لیکن انسان گاهی در اثر تبه کاری تشریحی به دام غفلت و کام خواب فرو می رود؛ لذا، نه ندای رسالت تشریحی را با سمع ظاهر می شنود و نه هتاف ولایت تکوینی را با سمع باطن مشاهده می کند؛ زیرا مجاری ادراکی خود را بسته است و این نه به آن معناست که فاقد ابزار ادراکی است؛ بلکه در عین واجد بودن آنها از بهره وری از آنها محروم است.

لذا تعبیر قرآن کریم در موارد فراوان از این گروه سیه رو و عاصی، به صورت ایجاب عدولی است؛ نه سلب تحصیلی؛ یعنی نمی گوید: اینها قلب ندارند؛ بلکه می گوید: **(... لهم قلوب لا یفقهون بها ...)**؛ ^{۱۴} یعنی دارای قلب غیر نافع اند.

^{۱۴} - سوره اعراف، آیه ۱۷۹.

چنین گروهی در فرهنگ دینی به حالت خواب درآمدند که خواب به نوبه خود همتای مرگ است ؛ « النوم أخ الموت »^{۱۵} ؛ لذا گاهی از آنها به عنوان نائم و زمانی به عنوان میّت یاد می شود. ظهور ذات اقدس خداوند به اسم عظیم محی در معاد ، باعث انبعاث خوابیده ها و مرده ها از بستر نوم و موت است ؛ بعد از بیدار شدن مجدد و دریافت حیات تازه ، مهم ترین چیزی که مشاهده می نمایند همانا برترین هستیهای نظام وجود ، یعنی خدای سبحان است.

همین گروه که در دنیا محکوم (... انّها لا تعمی الأبصار و لكن تعمی القلوب الّتی فی الصدور) بوده اند ، بعد از بیداری و انبعاث جدید می گویند : (... رَبَّنَا أَبْصَرْنَا و سَمِعْنَا ...)^{۱۶} از این رهگذر ، برخی از اهل معرفت بر این باورند که حال دوزخیان در دوزخ بهتر از حال آنها در دنیاست ؛ زیرا در دوزخ از خداوند با خبراند و در دنیا از او بی خبر بودند و چیزی از خبر حق خوش تر نباشد ،^{۱۷} و چون قیامت ظرف شهود علمی است ، نه ایمان عملی و گرنه نظام حاکم بر آن نظام ، تکلیف و تشریح بود ؛ نه نظام پاداش صرف لذا اهل دوزخ درخواست بازگشت به دنیا دارند^{۱۸} تا با ایمان کامل در بخشهای اعتقاد ، اخلاق و اعمال ، توفیق شهود اسمای الهی را به طور جامع تحصیل نمایند و از شهود جمال ، لطف و رحمت خاصه الهی برخوردار گردند ؛ و گرنه دنیای بدون آگاهی از حق از دوزخ که در آن از خداوند آگاه اند ، بدتر است.

انسان سائلک کوی حق اگر به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلّم) اتّسنا و اقتدا نماید ، نه تنها به دام غفلت و کام غفوت فرو نمی رود ، بلکه در خواب ظاهری هم از فیض بیدار دلی و فوز ابن یقظان بودن طرفی می بندد ؛ زیرا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلّم) چنین فرمود : « تنام عینی و لا ینام قلبی »^{۱۹}. شاگرد پیرو آن حضرت نیز در خواب ، رؤیای صالح و سودمندی

^{۱۵} - بحار الانوار ، ج ۷۳ ، ص ۱۸۹.

^{۱۶} - سوره سجده ، آیه ۱۲.

^{۱۷} - فیه ما فیه ، ص ۲۲۹.

^{۱۸} - سوره سجده ، آیه ۱۲.

^{۱۹} - بحار الانوار ، ج ۱۶ ، ص ۳۳۳.

دارد که نشانه بیدار دلی اوست. چنین انسان وارسته در دنیا لذت بهشت را می برد و همسان بهشتیان دائماً در حضور اسمای الهی است.

اینان در شمار کسانی اند که دائم در نمازاند ؛ یعنی نه تنها از بامداد تا شامگاه به یاد خدای اند ، بلکه در خواب و بیداری نیز به یاد او متذکراند و بلکه در حال حیات و ممات در مشهد و محضر یاد الهی اند.

زیرا روح مجرد انسانی ، هم از گزند خواب که مرگ موقت است مصون است و هم از آسیب مرگ که خواب ممتد است محفوظ خواهد بود ؛ لذا ، همواره زنده و بیدار است و اگر یاد خدا در نهان او نهادینه شده باشد ، نه خواب تن توان زدودن آن یابد مقدس را دارد و نه مرگ بدن قدرت ربودن آن ذکر منزّه را داراست. انسان ! بکوش تا در قدم نخست مظهر (... لا تأخذ سنة و لا نوم ...)^{۲۰} شوی و در قدم بعدی تجلّی (الحی الّذی لا یموت)^{۲۱} گردی ؛ که هم آن نمونه دارد و هم این شاهد ، هم آن میسور است و هم این مقدور ؛ زیرا آیت خدا شدن برنامه رسمی اولیای الهی است.

تذکر : چون حجاب خواب و پرده غفلت در همه موارد یکسان نیست ، زیرا برخی از حجابها غلیظ و بعضی از پرده ها سبب است ، چنان که بعضی از حجابها رقیق و برخی از پرده ها نازک اند ، برای برطرف نمودن حجاب غفلت و پرده غفوت ، درجات گونه گونی از حجاب زدایی وجود دارد که تحمّل رنج کنار زدن آنها یکسان نیست ؛ به طوری که برخی از آنها در اثر رقت و نازکی به آسانی کنار می رود و بعضی از آنها به دشواری برطرف می شود ؛ لذا ، بعضی از غافلان به اندک تلخ کامی مانند بیماری و ... هشیار می گردند و برخی از بیخبران ، نه تنها با حوادث تلخ دنیا به هوش نمی آیند ، بلکه با سوانح سهمگین احتضار ، برزخ ، ساهره معاد ، صحنه هایی نظائر کتاب ، محاسبه ... همچنان بیهوش اند و دوزخ نیز که از شهیق و زفیر رعب آور برخوردار است و از سوخت و سوز توانفرسا سهم دارد ، قدرت بیدار نمودن آنها را ندارد ؛ مگر آنکه به قعر آن یعنی دشوارترین جای جهنم قرار گیرند و شعله استخوان سوز از یک سو و (نار

^{۲۰} - سوره بقره ، آیه ۲۵۵.

^{۲۱} - سوره فرقان ، آیه ۵۸.

اللّٰهُ الموقدة * التي تطلع على الأفتدة)^{۲۲} از سوی دیگر ، صدر و ساقه آنها را تصلیه و سپس گداخته کند تا شاید به هوش آیند.

شاید راز هبوط منافقان در درک اسفل دوزخ همین باشد ؛ زیرا منافق پلیدتر از کافر است و حجاب نفاق او از پرده کفر غلیظتر است ؛ لذا ، کافر بعد از مقدار عذاب برزخ و صحنه قیامت به هوش می آید ، لیکن منافق هرگز بدون عذاب قعر دوزخ هشیار نمی شود ؛ بلکه همچنان محجوب و بی هوش و خوابیده است. در ادبیات اهل معرفت از باب تشبیه معقول به محسوس ، چنین آمده است : « پارچه نازک اگر گرد گرفته باشد ، تطهیر آن سهل است ؛ ولی فرش پشمی مانند قالی ، شستن آن صعب خواهد بود ؛ زیرا گردهای او به آسانی زدوده نمی شود ».^{۲۳}

^{۲۲} - سوره همزه ، آیات ۶ - ۷.

^{۲۳} - فیه ما فیه ، ص ۲۲۹ با تحریر و تلخیص.